



۲۰۲۰/۰۱/۰۸



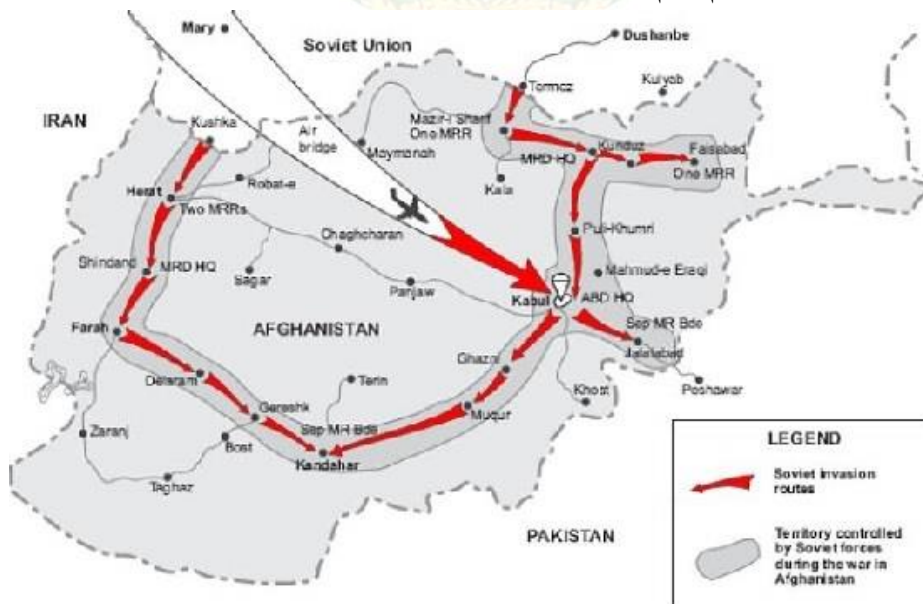
مترجم غوث جانباز

اعزام قوای شوروی به افغانستان " مروری بر مسایل جدید نظامی "

روایتی از درون

نویسنده: میخائیل سلینکین، دکتور علوم تاریخ
(اشتراک کننده بالفعل حوادث ترسیم یافته در این مطلب)
(یادداشت‌های یک مترجم عینی)

خزان ۱۹۷۹ برای مشاورین نظامی و متخصصین ملکی شوروی در کابل ایام نگران کننده بدر آمد. حتی دیوارهای بلند برای کارمندان سفارت شوروی و با خبر بودن آنها از بسیاری مسایل، آرامش خاطر را تضمین نمی کرد. وقایع و حوادث سیاسی که آنروزها پیوسته رخ میدادند، برای ما که ناظرین بی طرف بودیم از دیدگاه "جهان بینی مارکسیستی" غیر منطقی به نظر میرسید. وضعیت متذکره ما را صرف نظر از آنکه در کدام بخشها کار میکردیم آرام و بی اعتناء نمی گذاشت.



ما به آن علت نیز خود را در این کشور، بیگانه و ناراحت احساس می نمودیم چون اغلباً اخبار ضد و نقیض را از اتحاد شوروی از طریق چینل های دیپلوماتیک، نظامی، و دیگر چینل ها که معمولاً از آنها نام برده نمی شود به دست می آوردیم. در این میان، جنگ داخلی در افغانستان نه تنها وسعت و شدت و بی رحمی و آشتی ناپذیری بیشتر کسب می کرد و مناطق هرچه بیشتر را احتواء می نمود، بلکه در خود پایتخت نیز مناسبات در حلقهات فوقانی رهبری و هم در اردو که اتکاء اساسی نظام جدید چیگرا بود، افزایش یافته و برهم خورده بود. تلویحات و تأکیدات فرکسیون بر سر اقتدار "خلق" حزب



دیموکراتیک خلق افغانستان که گویا اتکاء به طبقه کارگر دارد، کاملاً بی بنیاد بود. در این کشور پرولترهای که در عین حال بتوانند متحدانه داخل عمل شود، وجود نداشت. در حالیکه مخالفین مسلح بالای دهاقین مستضعف و بی تعلیم که اکثریت نفوس کشور را تشکیل میداد اتکاء می نمودند. دهاقین و اهالی کم سواد و کمتر تعلیم یافته دقیقاً همان منبعی بود که بر آن در مبارزه به ضد حکومت چیگرا محاسبه می شد. در همچو شرایطی، حاکمیت مکلف بود اتحاد و تعهد خود را در برابر اردوی کشور که هنوز کمیت اش زیاد نبود، لیکن سازمان یافته و خوب مسلح بود، حفظ نماید. این تعامل یک اصل پذیرفته شده و معمول برای هر رژیم در کشورهای شرقی ولو طرفدار هرگونه ایدیالوژی باشد به شمار میرود. به همین علت حفیظ الله امین، شخص دوم در اهرم رهبری دولتی و حزبی کشور، با حفظ کرسی های صدارت و وزارت امور خارجه، در ماه جولای پُست وزارت دفاع را نیز از خود ساخت، این در حالیکه نفوذ حفیظ الله امین در میان منسوبین اردو زیاد بود، چون با آنها قبل از به قدرت رسیدن حزب دیموکراتیک خلق افغانستان روابط تنگاتنگ داشت. در آغاز خزان سال ۱۹۷۹ این نفوذ تعیین کننده واقع گردید، چون امین توانست در رده های بالائی قوای مسلح و دیگر ارگانهای امنیتی کشور اشخاص و افراد متعهد و وفادار به خودش، و حتی قریبان خود را بگمارد.

صبح ۱۴ سپتمبر قرار نبود کدام حادثه غیر مترقبه رخ دهد. روز جمعه در افغانستان روز تعطیل است، لیکن من قرار بود نوکریوالی یک شبانه روزه را سپری نمایم. بنابراین، ساعت ۸ صبح من با یکی از مشاوران نظامی به قرارگاه قوای مرکز آمد. قرارگاه آنگاه در مرکز شهر، در مقابل قصر دلکشاء در داخل ارگ که اقامتگاه رئیس دولت به شمار میرفت، قرار داشت. مراسم تسلیمدهی مکلفیت های نوکریوالی طبق معمول حین صرف چای توسط سرباز موظف انجام یافت.

به زودی دستور حفیظ الله امین، وزیر دفاع کشور مبنی بر اتخاذ آمادگی‌ها برای احضارات درجه یک به قوای مرکز رسید. این خبر را نوکریوال افغان که در قرارگاه قوماندانی بود به اطلاع ما رساند. البته این اقدام در کشوری که درگیر جنگ داخلی بود عادی بوده و ما با اینگونه چرخشها عادت داشتیم. احضارات درجه یک مسؤولیت و مکلفیت‌های ما را بیشتر نمی‌ساخت. مهمترین عنصر نوکریوالی را نظارت از اوضاع در محل مسؤولیت قوای مرکز، یعنی در ولایات مرکزی کشور و خانه پری نمودن ژورنال عملیات‌های نظامی که از طرف واحدهای زیر دست گزارش داده می‌شد، تشکیل میداد. هدایت مسؤولین سیاسی شوروی در باره آنکه در تضادهای درونی میان اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، ما شوروی‌ها از مواضع طرفداران حفیظ الله امین حمایت نمائیم، ما را اندکی مشوش و نگران ساخته بود. امین برخلاف مردان معمول در مشرق، شخصی با انرژی، هدفمند، قاطع، لیبر حزبی و نظامی بود، و باید از خط مشی او حمایت همه جانبه می‌نمودیم. از یک طرف اینکار مشکل نبود: در قرارگاه قوای مرکز به مقام‌های آمریتی افراد وفادار به امین تعیین گردیده بودند: قوماندان - جگرن دوست محمد، رئیس ارگان - دگروال شهزاده، معاون سیاسی - جوانی بیست ساله و تازه تعیین شده و "مرغکی از آشیانه امین" بود. از جانب دیگر، اینهمه یک سلسله ناراحتی‌ها را، مخصوصاً ناراحتیهای اخلاقی را به بار می‌آورد. آخر ما هم‌رمز بودیم، رفقای جنگی بودیم، در حالیکه باید بالای همدیگر شک و تردید و بی‌اعتمادی روا میداشتیم.



سوال به میان می‌آید: با نورمحمد تره کی، رهبر شناخته شده حزب باید چه کرد؟

حوالی ظهر توجه نمودیم: در میان افغانهاییکه در قرارگاه بودند یک نوع تشنج به نظر می‌خورد. اولین افسر جوانی که بر سر راه ما پدید آمد، امر بخش تبلیغات سیاسی بود. بر او فشار آوردیم تا جویای احوال و اوضاع شویم،

لیکن چیزی قابل درکی را از گفته‌هایش استنباط کرده نتوانستیم. او به اصطلاح عام "تیر خود را آورد..." نزدیکهای شام، در محل نچندان دور از ما شلیک‌های رد و بدل گردیدند. وقتی اینگونه شلیکها از طرف شب به گوش میرسیدند باعث نگرانی و تعجب نمی‌شدند، عادت نموده بودیم. لیکن، اکنون روز روشن بود، و شلیک‌های پی در پی ماشیندارها از سمت ارگ به گوش میرسیدند. همه حساس و محتاط شده بودیم، من حتی به بیرون برآمدم. شلیکها متوقف شدند. در عین حال، سروصدائی که معلوم شد از هیلیکوپتر نوع "می - ۸" مجهز با راکتهای " هوا - زمین" بوده، هرچه بیشتر افزایش می‌یافت و نزدیکتر می‌شد. هیلیکوپتر در فاصله کمتر از صد متر از زمین می‌چرخید و وقتی کاملاً بالای سر من قرار گرفت، یک تن از سربازان افغان

مجهز با ماشیندار RPG-7 به محوطه برآمد. مجبور شدیم او را نگهداریم تا میداد به طور غیر مترقبه بالای هلیکوپتر آتش نگشاید. سرباز دقیقاً هلیکوپتر را هدف گرفته و مسمم بود بالایش فیر نماید. معلوم نشد که



او به امر کدام یکی از منصب داران به بیرون شتافته بود. ظاهراً واقعه در همینجا خاتمه یافته به نظر میرسید. لیکن از آن به بعد شک و گمانه زنیها در مورد علل وقایعی که در اقامتگاه (ارگ) رئیس دولت رخ میداد و ما شاهد آن بودیم، دیگر نه افغانها و نه ما شورویها را رها نمی نمود.

شرح

ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر تاریخ ۱۴ سپتمبر نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین را به اقامتگاه خویش دعوت نمود. از آنجائیکه مناسبات آنگاه میان آنها به وخامت گرائیده و دیگر آشتی ناپذیر می نمود، تره کی به امین خاطر نشان ساخته بود که سفیر شوروی "الکساندر پوزانوف" نیز نزد اوست، و آرزو دارد با او (امین) ببیند. حفیظ الله امین با محافظان اش به دروازه قصر حرمسرای ارگ آمد، و به همراهی یاور و دو تن از محافظان اش بطرف زینه رفت تا از طریق آن به طبقه دوم برود. در همین اثناء دو تن از یاوران نورمحمد تره کی بالای امین و همراهانش از ماشیندارها آتش میگشایند. امین خود را فوراً به زمین انداخته و لغزیده خود را به دروازه خروجی رسانده و یکجا با یاور زخمی اش در موتوری که بالای آن نیز شلیک می شد، نشسته، خود را به وزارت دفاع رسانده بود. بزودی نظامیان وفادار به امین ارگ را به محاصره درآورده و منسوبین گارد مستقر در آنجا را خلع سلاح نمودند. نور محمد تره کی را دستگیر و تجرید ساختند. بلافاصله توقیفها و تضعیفات شروع شدند. بسیاری از طرفداران نور محمد تره کی الی صبح تاریخ ۱۵ سپتمبر یا کشته، یا دستگیر و یا هم از مقامهای شان برطرف گردیدند.

از آنجائیکه حلقه رهبری قوای مرکز مرکب از طرفداران حفیظ الله بود، به این دلیل بعث شد تا آنها از توقیف و گرفتاری نجات بیابند. اشخاص متذکره احساس خشنودی خویش را از اینگونه انکشاف اوضاع پنهان نمی نمودند. ردو بدل شلیکها در اقامتگاه رئیس دولت سوالهای زیادی را به بار آورد. بطور مثال پرسیده می شد: آیا اینهمه یک دسیسه نبود؟ امین از حادثه جان به سلامت برده بود در حالیکه در چند قدمی محل واقعه و آنهائیکه شلیک می نمودند، قرار داشت. چراندکی قبل از وقوع حادثه منسوبین قوای مرکز دستور اتخاذ احضارات درجه یک و حالت آماده باش را به دست آورده بودند؟ و چرا واقعه دقیقاً زمانی رخ داد که در اقامتگاه از متخصصین شوروی دعوت بعمل آمده بود؟ اما در آن ایام اتوریتة و نفوذ حفیظ الله امین آنقدر بلند بود که این سوال نه نزد ما مشاورین و متخصصین شوروی، و نه هم در حلقات نظامیان افغان بروز می نموده، و مانصافاًدر پی جستجوی دریافت جواب به آنها هم نبودیم.

شرح

به تاریخ ۱۶ سپتمبر پلنوم فوق العاده کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان فیصله بعمل آورد تا "نور محمد تره کی از صفوف حزب منفق و عوض او "شخصیت والا و اصولی حزبی - دولتی" حفیظ الله امین منحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان انتخاب گردد، به مجلس شورای



انقلابی جمهوری دیموکراتیک افغانستان پیشنهاد گردد تا نور محمد تره کی از مقام ریاست شورای انقلابی و دیگر سمتهای دولتی برکنار و به جای وی حفیظ الله امین به مقام ریاست شورای انقلابی انتخاب گردد. قابل تذکار است که فیصله های متذکره صرف به سمع فعالین حزبی رسانده شده بود. رسانه ها خبر متفاوتی را

پخش نمودند: "پلنوم به طور همه جانبه و با دقت تمام تقاضای نور محمد تره کی را مبنی بر سبکدوشی اش از مقامهای محوله به علت بیماری و عدم سلامتی که مانع اجرای وظایف و وجایب دولتی - حزبی اش می شود بررسی نموده، به اتفاق آراء فیصله بعمل آورد به تقاضای نور محمد تره کی جواب مثبت ارایه بدارد، و عوض وی رفیق حفیظ الله امین را که عضو بیوروی سیاسی کمیته مرکزی و صدراعظم افغانستان می باشند، منحیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، انتخاب گردد.

در آغاز ماه اکتوبر قرار بود عملیات مشترک کندک ۷۲ پیاده قوای مرکز که در ناحیه میدان شهر (ولایت وردگ) مستقر بود با کندک ۴۵ پیاده، مستقر در ناحیه پُل علم (ولایت لوگر) به راه انداخته شود. هدف از عملیات آن بود تا با الوسيله ضربات همزمان، باندها از قریه جات "خروار" و "نرخ" دور ساخته شوند و به تنگی که میان آن دو قریه موقعیت داشت رانده شوند و در آنجا مورد آتش متقاطع توپخانه و بمبارد هوایی قرار گرفته از بین بروند.

نزدیکی های شام دهم اکتوبر دگروال شهزاده، مشاور او و من در موتر جابجا شدیم و به سوی میدان شهر حرکت نمودیم. وقتی به آنجا رسیدیم، هوا بکلی تاریک شده بود. با مشاهده افسران من فوراً به وضعیت و روحیه ناآرام و مشوش آنها پی بردم. از شهزاده در این مورد جویای معلومات شدم. صرف نظر از تفاوت رتب و اندکی هم سن و سال بین ما مناسبات قابل اعتماد، و حتی دوستانه برقرار گردیده بود. این مناسبات میان ما زمانیکه ما هر دو، در حدود دو سال قبل در کورسهای آموزشی در قوای لوای ۱۴ تانک خدمت می نمودیم برقرار گردیده بود: آنگاه من منحيث مترجم و او آنجا استاد بود. شهزاده به من یاد آور شد: "به ما خبر دادند که نور محمد تره کی در اثر بیماری صعب العلاج وفات یافته است."

شرح

به تاریخ ۱۰ اکتوبر آژانس خبر رسانی رسمی افغانستان "باختر" خبر داد: "به تاریخ نهم اکتوبر نور محمد تره کی در اثر بیماری جدی که عاید حال اش گردیده بود وفات یافت." لیکن طوریکه بعدتر معلوم شد، ساعت یازده و سی دقیقه شب ۸ اکتوبر نور محمد تره کی توسط منسوبین گارد به امر شخص حفیظ الله امین با بالشت خفک شده بود.



مرگ نور محمد تره کی اذهان عامه افغانها را تکان داد. اذهان عامه بالای روایت رسمی که گویا تره کی در اثر مریضی شدید با زندگی وداع نموده باور ننمود. این امر به نوبه خویش دلیل دیگری شد برای اتحاد نیروهای ضد امین، به شمول طرفداران نور

محمد تره کی و پرچمیهای که هنوز مخفی فعالیت می نمودند. رهبری شوروی برکناری نور محمد تره کی راز قدرت و به تعقیب آن به قتل رساندن وی را کودتای ضد انقلاب نامیدند.

عملیات کندک های ۷۲ و ۴۵ پیاده در یک روز پایان یافته و به اهداف پلان شده رسیدگی صورت گرفته بود. شامگاهان، به همراهی کندک ۷۲ به "میدان شهر" برگشتیم، واز آنجا با شهزاده سوار در جیب قرارگاه، طوریکه در آن زمان معمول بود، بدون کدام گارد محافظتی به طرف کابل حرکت نمودیم. در مسیر راه بدون

کدام دلیل معینی همه مسکوت بودیم. حتی همین عملیات کوچک، ولی موفقانه امروزی به ضد اپوزیسیون مسلح روحیه ما را بالا نبرده بود.

شرح

به تاریخ ۱۴ اکتوبر در گارنیزون ریشخور، فرقه هفت قیام بر پا نمود. عده ای از فعالین بلند رتبه ای حزب و سایر طرفداران تره کی که تا آن دم در قدرت باقی مانده بودند تلاش نمودند قیامی را به راه بیاندازند. طبق پلان از قبل ترتیب یافته، در قیام قرار بود منسوبین پایگاه نظامی هوایی بگرام نیز سهم بگیرند. تلاش تانکیستهای فرقه ۷ برای حرکت به سوی مرکز شهر کابل توسط نظامیان وفادار به حفیظ الله امین، تحت رهبری شخص لوی درستیز محمد یعقوب خنثی ساخته شد. قیام ریشخور که از جانب قطعات گارنیزون کابل (قوای مرکز) مورد حمایت قرار نگرفت طی سه شبانه روز کاملاً سرکوب گردید. به تعقیب سرکوبی ریشخور، اشخاص و افراد نظامی و ملکی که به یک نحوی با قیام کنندگان ارتباط داشتند، مورد فشارها و تضعیقات شدید قرار گرفتند. سرکوبی قیام ریشخور بدون راهنمایی و توصیه های مشاورین شوروی نمی توانست عملی گردد. مشاورین مکلف بودند دساتیر رهبری خود را مبنی بر حمایت از طرفداران حفیظ الله امین عملی نمایند.

بزودی پس از حوادث مذکور عملیات بزرگی به هدف از بین بردن باندها در ولایت پکتیا به راه انداخته شد. در عملیات متذکره کندک شماره ۴۵ پیاده نیز اشتراک نمود. از جانب قوماندانی قوای مرکز به کندک متذکره، رئیس ارکان قرارگاه با مشاوران اعزام گردید. با آنکه شهزاده به لسان روسی بلد بود، لیکن با آنهم مرا یک بار دیگر منحنیث مترجم با آنها روان نمودند.

عملیات ده روز دوام نموده و ما از انکشاف عمومی حوادث در داخل و پیرامون افغانستان دور ماندیم. از آنجائیکه حوادث متذکره در طبقات بسیار دور و فوقانی و خارج از صلاحیتهای روزمره ما بوقوع می پیوستند، حتی اگر در پایتخت هم می ماندیم، به احتمال غالب از چیزی با خبر نمی شدیم. ما اسیر حوادث بودیم، و آنهائیکه سرنوشت ما مردم عادی را تعیین می نمود، از بابت ما کدام نگرانی و تشویشی به خود راه نمی دادند.

طی ماه نوامبر اوضاع ظاهراً طبق معمول پیش میرفت. اعضای حزب، نظامیان و کارمندان استخباراتی به ضد مخالفین مسلح به مقابله پرداختند، حفیظ الله امین به امپریالیزم و ضد انقلابیون و قیح دشنام میفرستاد، و از اتحاد شوروی تمجید و ستایش بعمل میآورد، مردم را برای مقابله و مبارزه به ضد دشمنان انقلاب فرامیخواند. از آنجائیکه فشارها و تضعیقات با گذشت هر روز حتی بالای کسانی که از سیاست و مسایل سیاسی دور بوده و سیاست برایشان بیگانه بود، افزایش میافت و بی رحمانه تر می شد. "دشمن" دیگر هر سو و هر جا به نظر میخورد. جمعیت مشاورین نظامی شوروی که پس از حوادث اپریل ۱۹۷۸ به تعداد شان افزوده شده بود، به اندازه توان و امکان خویش کوشش می نمود به جنبش چپ افغان که اکنون حفیظ الله

امین در رأس آن قرار داشت و در یک وضعیت ناهنجاری گیر مانده بود، کمک نماید. اندک ترین بی اعتنائی در آن ایام نهایت حساس منجر به تعویض و عودت فوری سفیر شوروی "الکساندر پوزانوف" و مشاور عمومی نظامی شوروی "لیف گوریلوف" به مسکو میگردد.

شرح

"الکساندر پوزانوف"، سفیر کبیر و نماینده فوق العاده اتحاد شوروی در افغانستان و همچنان "لیف گوریلوف"، مشاور عمومی نظامی شوروی در طول تمام مراحل مباحث پیرامون اوضاع، و مسایل افغانستان پیوسته مخالف اعزام قواء به افغانستان بودند. لیکن در آغاز ماه دسمبر ۱۹۷۹ مارشال "دمیتری اوستینوف"، وزیر دفاع شوروی، هیأت رهبری دفتر لوی درستیز قوای مسلح شوروی را از احتمال اتخاذ تصمیم مبنی بر اعزام قواء به جمهوری دیموکراتیک افغانستان با خبر ساخت.

لوی درستیز اتحاد شوروی مارشال "نیکولای آگارکوف"، معاون او جنرال "سرگی آخرومیوف"، و عده ای دیگری از مسوولین ارشد دفتر لوی درستیز، خصوصیات و مشخصات افغانستان را مسلکی میدانستند و تجارب تجاوز برتانویها را به این کشور بخوبی مطالعه نموده و با اعزام قواء به افغانستان مخالف بودند. به باور رجال برجسته نظامی متذکره، "با اعزام قوای محدود نمی توان اوضاع را در آنجا مهار نموده و با ثبات ساخت." آنها تأکید می نمودند که "حضور نظامی مسکو بلاتردید قیامهای دیگری را که قبل از همه به ضد اتحاد شوروی خواهند بود، تحریک خواهد نمود."

لیکن این نگرانیها و استدلال منطقی از طرف رهبری سیاسی شوروی در نظر گرفته نشد. در نتیجه، لوی درستیز مجبور شد از تصمیم ارگان بالاتر حزبی، بیوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اطاعت نماید، اداره و سازماندهی اعزام قواء را به افغانستان تأمین نماید.



شام روز پنجشنبه، ۱۳ دسمبر به جمعیت مشاورین مستقر در گارنیزون قوای مرکز هدایت رسید تا یک تن را از میان خویش برگزیده و به قرارگاه اعزام بدارند. جمعیت مشاورین برای انجام این مأموریت مرا که هم از نظر رتبه و هم از دیدگاه سن و سال پائینتر از دیگران بودم، انتخاب نمودند. وقتی به قرارگاه رسیدم، فوراً پی بردم که

آنجا دیر زمانیست ۱۵ تن از نمایندگان ارگانهای مختلف نظامی و اداری قطعات مستقر در کابل گردهم

آمده بودند. لحظاتی بعد مشاور نظامی عمومی جدیدالتقرر اتحاد شوروی در افغانستان جنرال "سالمطان ماگومیتوف" (سلطان محمودوف) داخل اتاق گردید. "ماگومیتوف" به دنبال مقدمه مختصر علاوه نمود: "زمان آن فرا رسیده تا دین انترناسیونالیستی خویش را اداء نمائیم، ممکن این مأموریت به قیمت جان ما تمام شود." او دستور داد: "شما برای انجام تمرینات عازم بگرام می شوید، و پس از دو ساعت برمیگردید. دیده می شد که جنرال "ماگومیتوف" پنهان کاری می نماید. این چگونه تمرینی می تواند باشد که پس از انجام آن، همین امروز ما بتوانیم پس برگردیم؟ آنهم در حالیکه الی بگرام ۶۰ کیلومتر فاصله است، و همچنان این تذکر عجیب در باره "ادای دین انترناسیونالیستی"؟! حتی موقع نمیدهند تا به منازل خود سر بزنی... ما همه بلافاصله در جیب کهنه جابجا شدیم و به سوی هدف مجهولی حرکت نمودیم.



در بگرام، بر علاوه کوماندوها، یک لوای که کاملاً از نمایندگان اقوام مسلمان آسیای مرکزی اتحاد شوروی تشکیل یافته بود، و یونیفورم نظامیان افغان را به تن داشتند به نظر ما خورد. بعدتر، لوای متذکره به "لوای مسلمانها" شهرت یافت. ولی این لوا بازیگر اصلی نبود. بازی اصلی و تعیین تکلیف اساسی در دستان جنرال "ن. گوسکوف" و دسته ای از افسران تحت امر او بود. پس از استقبال، از هر یک ما تعهد نامه کتبی گرفتند که هیچگاه و تحت هیچ گونه شرایطی اهداف و وظایفی را که باید عنقریب انجام دهیم نباید افشاء بسازیم. به تعقیب آن ما را میان جوانانی که ملبس با یونیفورمی ناآشنائی خاکستری رنگ با جیبک های متعدد بودند، تقسیم نمودند.

دقیقاً در همان لحظه برخی از چیزها بر ملا شدند. جوانهائی خاکستری پوش منسوبین قطعه خاص کی. جی. بی. بودند. معلوم شد که ما همه در حال آماده باش قرار داشته و منتظر قوماندان بودیم تا کابل را "تصرف" نمائیم. گفته شد که امین گویا دیگر اعتماد را از دست داده و می خواهد منبعده از غرب پیروی نماید، بنابراین،

باید اقدامات فوری روی دست گرفته شود. برای جوانانی که مرا نزد شان تعیین نمودند، قرارگاه قوای مرکز هدف تعیین گردیده بود. این جوانان بسیار کنجکاء بوده و علاقه داشتند در مورد تمام چیزها معلومات داشته باشند: از ساختار دفاتر، زینه ها، تعداد پهره داران، اتاقهای تلفون و مخابره (که باید در شروع کار اشغال می شدند) الی معلومات در باره هویت افراد وفادار به حفیظ الله امین. من برای شان نقشه های را رسم نمودم، معلومات لازمه را ارایه داشتم، لیکن در مورد رئیس ارکان قوای مرکز که از خلقیهای سابقه دار و از طرفداران امین بود، و شخص امین او را مقرر نموده بود، سکوت اختیار نمودم.

باید خاطر نشان بسازم که این جوانها روحیه نهایت قاطع داشته هرگونه جزئیات را با دقت تمام مورد غور قرار میدادند. منتظر هدایت بودیم. لیکن بزودی خبر دادند که "عملیات به تعویق افتاد". بیش از یک هفته منتظر دریافت هدایت تازه ماندیم.

در یکی از روزهای بعد از ۲۰ دسمبر بالاخره قوماندۀ "مارش به سوی موترها!" رسید. قطار ما بسته شده



و به سوی کابل به حرکت افتاد. پس

از رسیدن به شهر در قاغوشهای

نیمه اعمار شده برای گارد در نشیبی

تپۀ تاج بیگ که بالای آن قصری

(اقامتگاه جدید رئیس دولت

افغانستان) سر به فلک کشیده ایستاده

بود جابجا شدیم. من فقط سه هفته

پیش همین جا بودم، بناءً باید یک بار دیگر کاغذ را میافتم و با تمام تفصیل نقشه همه طبقات قصر "تاج بیگ"

را که تازه مجدداً اعمار گردیده، رسم می نمودم. منسوبین قطعه ای خاص مخصوصاً به اتاقهای که برای

امین در نظر گرفته شده بود، دلچسپی نشان میدادند.

در این میان، از وضع الجیش ما که کسی تیزهوشمندانه آنرا "گودال" نامیده بود، وقتاً فوقتاً منصب داران

عالی رتبه قوای مسلح، لیکن در لباسهای ملکی بازدید می نمودند.

شرح

در قول اردوهای ترکستان و آسیای میانه با تشکیلات مکمل در حدود ۱۰۰ فرقه، قطعات و سایر تصدی

های مرتبط حربی مستقر گردیده بودند. بیش از ۵۰ هزار منسوب نظامی از احتیاط فراخوانده شدند. سایر

سکتورهای دولتی (غیر نظامی) ۸ هزار وسایط و وسایل تخنیکی، ترانسپورتی را در اختیار اردو قرار داده

بودند. به منظور مدیریت درست از اقدامات متذکره دسته ای اوپراسیونی وزارت دفاع اتحادشوروی تحت

ریاست معاون اول لوی درستیز، جنرال "سرگی اخرومییف" تعیین گردیده بود.

تورن جنرال "یوری توخارینوف" که آن زمان معاون قوماندانی قول اردوی ترکستان بود، به حیث قومندان عمومی قول اردوی نمبر ۴۰ تعیین شد. به تاریخ ۲۴ دسمبر وزیر دفاع شوروی "دمیتری اوستینوف" مجلس هیأت رهبری وزارت دفاع را دایر نمود. در مجلس مذکور معاونین وزیر، قوماندانان عمومی قوای پیاده، هوایی، مدافعه ای هوایی، کوماندوهای هوایی و برخی از مسوولین ادارات مرکزی و عمومی اشتراک داشتند. وزیر دفاع به حاضرین در مورد فیصله اعزام قواء به افغانستان خبر داد. همان روز "اوستینوف" (وزیر دفاع) دستور العملی را به امضاء رساند که در آن قید گردیده بود:

"قوای شوروی در خاک جمهوری دیموکراتیک افغانستان در گارنیزیونها مستقر خواهند شد، و وظیفه حفظ و دفاع از مراکز و نهادهای اساسی را به دوش خواهند داشت. در عین حال، اشتراک قواء در جنگها در نظر نمی باشد."

در ادامه، سیر حوادث پیچ و تاب رنگارنگ و غیر مترقبه به خود اختیار نمود. باری، بطور غیر مترقبه نزد ما به "گودال" مشاور آمر مخابره قوای مرکز آمده و مرا با خود به کندک مخابره قوای مرکز برد. آنجا نشستیم، جای نوشیدیم، و به صحبت با عبدالصبور قوماندان کندک پرداختیم. من گفتگوها را ترجمه می نمودم. مشاور "اناتولی آندریویچ" با آواز نرم خواهش نمود تا به ما، (شوریها) اعتماد داشته باشد و مطابق توصیه های ما عمل نماید. پس از آنکه از عبدالصبور اطمینان مورد نظر به دست آمد، ما رهسپار قرارگاه قوای مرکز شدیم. آنجا به من وظیفه جدیدی سپرده شد، به کلوب عسکری میرفتم، جائیکه از سال ۱۹۷۸ مرکز مخابره محرم برای مکالمه های غیر علنی با رهبری دولتی و نظامی شوروی ایجاد گردیده بود.

آنجا در اتاقی که آگنده از بوی دود سگرت بود، من با چند تن از مشاورین و مترجمین شاهد مکالمه های عصبی افسرانی که یونیفورم نظامی ما را (هدف شوریها است) به تن داشتند و با مخاطبین خویش در اتحاد شوروی و افغانستان صحبت می نمودند، بودیم. از لابلای مکالمه ها پی بردیم که یکی از چهار فروند طیاره ای که در داخل فضای ولایت کابل شده بودند، یکی آن در ناحیه بگرام با قله کوهی تصادم و سقوط نموده بود. این واقعه باعث گردیده بود تا بقیه طیاره ها پس برگردند.

به ما دستور دادند که عازم میدان هوایی بین المللی کابل شویم. وقتی مستقیماً در میدان برای پروازها قرار گرفتیم، نمیدانستیم که "برای انجام کدام وظیفه ای ما را به میدان اعزام نموده اند...؟"

اینجا، میدانی بود که با هیچگونه حصارى مسدود و محاط نشده بود، و ما در حقیقت در یک نوع کاسه در دستان کسی قرار داشتیم. هرگاه این کس میخواست به ما ضرری برساند، او به سادگی می توانست اینکار را انجام دهد. ناخود آگاه دستانم را داخل جیب هایم نمودم: تفنگچه و بم دستی در جای شان بودند. ناگهان چراغهاییکه علامت خط نشست و برخاست طیاره ها را نشان میداند، خاموش شدند. این انکشاف اوضاع ناخوشایند بود. ما فکر میکردیم: "مبادا کسانیکه حضور ما در اینجا به مزاق شان برابر نیست، رخنه نموده باشند؟" مشاور سر انجینیر قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان همراه با مترجم میروند تا به موضوع پی

ببرند. چراغها به زودی مجدداً روشن می شوند. از آنسو، از نقطه ای که طیاره ها معمولاً به نشست میروند زنجیری از نقطه ها برق زنان نمایان شدند. آنها نزدیکتر شدند، و اینک نخستین طیاره به شکل افقی می نشیند، سپس دوم، سوم... دهم. کوماندوها به سرعت بارهایشان را تخلیه می نمایند. وسایط و وسایل تخنیکی در میدانچه ای همجوار جابجا می شوند. روحیه کوماندوها، افسران و سربازان قاطع به نظر می رسد، آنها به تعاملات مشابه عادت دارند: از هوا به زمین و راساً به میدان جنگ. آنگاه بود که به مأموریت خویش پی بردیم: "ما باید آنهایی را که بیش از حد شتاب داشتند و فوراً میخواستند داخل میدان جنگ شوند مهار می ساختیم."

شرح

اعزام قطعات و جزوتامهای قوای پیاده به افغانستان به تاریخ ۲۵ دسمبر ۱۹۷۹ از دو مسیر صورت گرفت: از طریق ترمز، با عبور از دریای آمو، سپس کوتل سالنگ - کابل - جلال آباد؛ و مسیر دوم: کشک - شیندند - کندهار.

زمان عبور سرحد افغانستان ساعت سه بعد از ظهر به وقت مسکو (مطابق چهار و نیم عصر به وقت کابل) قید گردیده بود. در ناحیه شهر ترمز (ازبکستان) بالای دریای آمو پل شناور جابجا شده بود. از بالای آن به استقامت کابل فرقه ۱۰۸ موتریزه به حرکت خود آغاز نمود. در همان ایام طیاره های نظامی باربری که حامل پرسونل و تخنیک نظامی فرقه ۱۰۳ کوماندوی هوایی و کوماندوی پراشوتی کندک مستقل (بدون ۲ غُند)، حریم فضائی افغانستان را عبور نمودند.

طیاره ها دسته، دسته طی ۴۷ ساعت، روز و شب در میدانهای هوایی کابل و بگرام فرود میامدند. در ۳۴۳ پرواز انجام یافت (به شمول ۶۶ پرواز طیاره های AN-۲۲، ۷۶ پرواز طیاره های IL-۷۶، و ۲۰۰ پرواز طیاره های AN-۱۲). طیاره های متذکره ۳۷۰۰ نظامی شوروی، ۸۹۴ واحد تخنیکی، وسایل و وسایط جنگی و ۱۰۶۲ نوع بارهای گوناگون را به افغانستان انتقال دادند.

روز بعد با صحنه ای نامرئی مواجه گردیدیم. در بالکنهای تعمیر میدان هوایی کابل نمایندگان کورد دیپلوماتیک مقیم کابل ایستاده بودند. سفراء با صلابت و خونسردی معمول دیپلوماتیک آنجا ایستاده بودند. آتشه های نظامی سراسیمه با دوربین هایشان کوشش می نمودند تخنیک نظامی را که در میدانچه های میدان هوایی صف بندی شده بودند با تمام جزئیات مشاهده و محاسبه می نمودند و سپس معلومات را درج کتابچه های یادداشت می ساختند.

بزودی از توجه به خارجها منصرف شدیم، و برای حرکت به جا هائیکه در داخل شهر افغانها برای ما در نظر گرفته بودند، آمادگی گرفتیم. همراه با کندک نمبر ۳۵۰ که منسوبین کوماندو آنرا "پنجاه" نامیده بودند رهسپار قصر دلکشاء شدیم. آنجا شب را بالای زمین سمتی در کنار یک دیگر سپری نمودیم. صبحگاهان دو

تن از منسوبین قطعه ای خاص که نزد شان تعیین شده بودم، از من در باره ساختار عمارات مجمعه ای ارگ و اتاقها در داخل قصرها معلومات خواستند.



من ارگ را صرف یک بار در ماه اپریل ۱۹۷۸ وقتی حاکمیت جدید دروازه های آنرا برای تماشا به روی "خلق" گشود، دیده بودم. چپها بدین ترتیب می خواستند نشان دهند که حاکمان قبلی گویا در چه شأن و شکوت و جلال به سر می بردند. مبرهن بود که من نمی توانستم چگونگی ساختمانهای ارگ را به خاطر بسپارم.

در همین اثناء یک غنڈ مخابره، بطریقه دافع هوا، تولى نقلیه، در گُل ۸۰۰ نظامی که نه تنها مجهز با اسلحه خفیه بودند، بلکه ماشیندار های موبیل و اتوماتیک ۳۷ میلی متری را نیز با خود داشتند، داخل ارگ شده جابجا گردیدند. برای محاصره این گارنیزون همین یک جزوتام کوماندو کافی بود، تا به افغانها اجازه داده نشود که به دفاع از حفیظ الله امین بشتابند. انجام این وظیفه کار ساده ای نبود! چند مرتبه برای دریافت راه حل بالای خود فشار آوردیم، چروک های پیشانی های خویش را درشت تر و تنگتر ساختیم و بالاخره فیصله نمودیم که بهترین راه و بهترین چانس در اوضاع بوجود آمده ایجاد ترس و رعب در میان طرف مقابل (افغانها) است. و اینکار را هم باید اساساً من که زبان دری را بلد بودم انجام میدادم. در رابطه به عبدالصبور کدام شک و تردیدی وجود نداشت. افزون بر آن، او به ما اطمینان داد که از مشوره های ما اطاعت می نماید. لیکن قوماندان و معاون سیاسی بطریقه دافع هوا هنوز "اسپ های سیاه" بودند. این دو از برکت توجه و شفقت شخص امین به آن مقام رسیده و مدیون او بودند.

همین طور هم اتفاق افتاد. هنگامیکه طبق "سیگنال" از قبل هماهنگ شده که "صدای انفجاری در مرکز شهر" بود، ما سوار بر چهار عرداد ماشین محاربوی به طرف ارگ حرکت نمودیم، معلوم شد که بطریقه دافع هوا توانسته است مدافعه را تنظیم نماید، در همه سنگرها، نه تنها پهره داران مسلح، بلکه توپخانه های موبیل، با اکمالات مورد ضرورت نیز گماشته شده بودند. وضعیت جاری طوری بود که قوماندانی قطعه را باید می ترساندیم، و نه تنها با سخن... از انجام اینکار موفقانه بدر آمدیم. این نخستین بار بود که من عملاً نه با افغانها، بلکه با وطنداران خویش انجام وظیفه می نمودم.

وقتی به منسوبین قطعه خاص و ظرفیتهای آن دقت می نمودم، پی می بردم که هرکدام شان نهایت مجرب و ماهر است، و جای برای هیچگونه شک و تردیدی باقی نمی ماند. در عین حال، سربازان کوماندو هنوز کم تجربه می نمودند، و اینکه آنها حین نبردها چگونه عمل خواهند نمود دشوار بود پیش بینی نمود. اما عملکرد

سربازان زیر امر قوماندان بطریه، لمری بریدمن "ساشه" (نام خانوادگی اش را نپرسیدم) ثابت ساخت که آنها جنگجویان واقعی هستند.

پس از آنکه افغانها اسلحه دست داشته شان را به سلاح کوتاه تسلیم نمودند، محافظین بدون سلاح به نظارت از آنها پرداختند. ما برای مبدا چراغهای بالای سرکها را در مقابل ارگ و در محوطه ارگ "تیرباران" نمودیم، تا به این ترتیب مدافعه گارنیزون را که دیگر از خود ما شمرده می شد، تأمین نموده باشیم. ماشینهای محاربوی را تقسیم نموده، مواضع و سنگرها را برای کوماندوها تعیین و تثبیت کردیم.

"اناتولی آندریوویچ" مرا نزد خود به پوسته که قبل از رسیدن ما، در غند مخابره ایجاد شده بود فراخواند. از مکالمه مخابراتی من بخوبی درک نمودم که قطعات و جزواتهای افغان یکی پی دیگر و بلاوقفه با یگانه مقام فوقانی خویش که هنوز در شبکه مخابره باقی مانده بود، داخل ارتباط می شدند. آنها گزارش میدادند که توسط شورویها محاصره شده اند، و طالب هدایت بودند، و می پرسیدند که در همچو یک وضعیتی چگونه عمل نمایند؟ من عبدالصبور و یک تنی دیگر از مخابره چی ها را راهنمایی نمودم تا به سوالات متذکره به شرح ذیل جواب ارایه بدارند: "نظامیان شوروی، دوستان ما اند، و به نمایندگی از حاکمیت جدید عمل می نمایند، در برابر آنها از مقاومت کار نگیرید، به تمام تقاضاهای شان لبیک بگوئید." سپس اندکی گوش دادم که منصب دار افغان وظیفه شانرا چگونه انجام میدهند. وقتی معتقد گردیدم که آنها کار شانرا درست انجام میدهند، از پوسته خارج شدم تا به کارهای فراوان دیگر برسم. در همین این اثناء خبر رسید که عده ای از وسایط نقلیه ای شورویها در تاریکی شب در کوچه های کابل راه را گم کرده بودند.

با در نظر داشت وضعیت بوجود آمده مدافعه گارنیزون کوچک ما را با افزودن یک عراده ماشین محاربوی دیگر استحکام بیشتر دادیم. بعدها، وقتی آن شب را به خاطر میاوردم، درک می نمودم: "مهمترین فیصله ای را که آنگاه اتخاذ نمودیم، همانا مسدود ساختن پوسته مخابره و تأمین فضا و نحوه ای کار به نفع ما بود. این تصمیم بسیاری از افغانهای را که حاضر و مصمم به جنگیدن بودند، از تقابل مسلحانه با قوای شوروی برهذر داشت، و حیات صدها، و شاید هم هزاران انسان را نجات داد.

شرح

حفیظ الله امین، رئیس دولت افغانستان در نتیجه تهاجم بر اقامتگاه او، به قتل رسید. شب ۲۷ بر ۲۸ دسمبر ۱۹۷۹ ترکیب جدید شورای انقلابی و حکومت افغانستان تشکیل گردید. گرسی های منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق

افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم را ببرک کارمل احراز نمود. اپوزیسیون ضد امین نگذاشت تا قوای نظامی مستقر در پایتخت و سایر ولایات به دفاع از رژیم قبلی برخیزند. قابل یاد آور است که بدین ترتیب این اپوزیسیون نقش معینی را بازی نمود. خلقهای طرفدار نور محمد تره کی که از خفاء بیرون

برآمده بودند، و همچنان پرچمیها، محافظت مراکز و دواير حكومتی و اقتصادی كشور، تأمين نظم عامه، تأمين امنيت و زندگي عادی مردم را در مركز و لايات به دوش خویش گرفتند.



طی همه روزهای بعدی، ما اتباع اتحاد شوروی که در افغانستان در عرصه های مختلف کار می نمودیم، یک نوع احساس آرامش عجیب و غریب رهای ما نمی کرد: احساس آنکه منبعده تنها خود ما مسول تأمين امنيت خویش و سرنوشت حاکمیت چپهای افغان که ما از آن دفاع و حمایت میکردیم بودیم، بلکه منبعده این مسؤلیت را قوای شوروی که به کمک شناخته بود با ما تقسیم خواهند نمود.

این احساس با تلخی میامیخت، اعزام قواعو واقعاتی که به تعقیب آن رُخ دادند قربانی های معینی را از هر دو طرف : شوروی و افغانستان در پی داشت. شفاخانه سفارت پُر از افسران و سربازان زخمی بود. تحمل کشته شدن شهزاده برایم بسیار مشکل بود، و من آنرا به مثابه یک درد شخصی احساس می نمودم. شهزاده حین بیرون خارج شدن از دروازه قرارگاه توسط خود افغانها، از عقب به قتل رسید. او میخواست شخصاً به استقبال جزوتام شوروی برود، تا بدین ترتیب از احتمال خونریزی جلوگیری شود.

چپهای افغانستان، اعم از خلقیها و پرچمیها که در اپوزیسیون ضد امین متحد گردیده بودند از ورود قوای شوروی با شور و شغف استقبال نمودند. سایر نیروهای دیموکراتیک از خود عکس العمل خوددارانه نشان دادند. نیروهای

که در مخالفت با چپها در افغانستان قرار داشتند، پس از آنکه از چرخشهای اخیر به هوش آمدند، با تمام وضاحت موضعگیری خصمانه احراز نمودند.

روی کار آمدن رهبری جدید در جمهوری دیموکراتیک افغانستان امیدواریهای را برای توسعه ای مسالمت آمیز کشور، و پیاده نمودن اصلاحات دیموکراتیک در جامعه بر بنیاد آشتی ملی به میان آورد. حضور قوای شوروی برای مدتی به اوضاع ثبات بخشید. لیکن طوریکه وقایع و حوادث بعدی نشان دادند، حضور قوای عواقبی ناگوار، با ابعاد نهایت متضاد دربر داشت.

حضور نظامی شوروی احساس ملی اکثر افغانها را جریحه دار ساخته و مخالفین داخلی و نیروهای بیرونی بلافاصله از وضعیت بوجود آمده به سود خود استفاده نمودند. رژیمهای محافظه کار در سطح منطقه و همچنان کشورهای غربی مداخلات خود را در امور داخلی افغانستان شدت بخشیدند. قوای شوروی در صف مقدم با مخالفین مسلح درگیر شد و ناخواسته وارد جنگ فرسایشی داخلی در خاک بیگانه گردید.

نوشته: میخائیل سلینکین، دکتور علوم تاریخ (اشتراک کننده بالفعل حوادث ترسیم یافته در این مطلب)

این نوشته در نشریه: "مروری بر مسایل جدید نظامی" (چاپ مسکو) به تاریخ ۱۳ دسمبر سال ۲۰۱۹ به نشر رسیده است.

قوای شوروی ۴۰ سال قبل از امروز داخل افغانستان گردید
janbaz_ghaus_۴۰min_saal_hojoom_urrs_ba_afghanistan.pdf

